**مبانی و شيوه‌های تربيت اخلاقی در قرآن كريم از ديدگاه علامه طباطبايی**

زينب كبيري[1-](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_ftn1%22%20%5Co%20%22) / حسن معلمي[2-](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_ftn2%22%20%5Co%20%22)

چكيده

اين مقاله بارويكرد تحليلي توصيفي به مباني و شيوه‌هاي تربيت اخلاقي در قرآن، از نظر مفسّر بزرگ علامه طباطبايي در تفسير الميزان مي‌پردازد. مباني تربيت اخلاقي به معناي استعدادها، امكانات و ضرورت‌هاي مربوط به انسان دربارة آموزش اخلاق و همچنين بيانگر نوع روش‌ها وشيوه‌ها در تربيت اخلاقي است. مباني تربيتي به سه دستة علمي، فلسفي و ديني تقسيم مي‌شود كه در اين مقاله تنها به مباني ديني پرداخته شده است.

علامه، «توحيد» را مهم‌ترين مبناي تربيت اخلاقي قرآن مي‌داند كه تمامي آموزه‌هاي قرآن، حول محور آن مي‌چرخد. موحد پس از شناخت خداوند و شناخت نيازهاي خود، بنابر اميال فطري نظير ميل به هدف، كمال، حقيقت، تقديس موجود برتر، كرامت ذاتي و صيانت از نفس، به سوي خداوند جذب مي‌شود، و تنها راه رسيدن به قرب را در انجام دستورهاي الهي و ترك محرّمات مي‌يابد. اين همان روش عبوديت است كه انسان را به تهذيب نفس مي‌رساند.

از ديدگاه علامه، ساير مباني نظير اختيار، معرفت‌پذيري و... و روش‌هاي تربيت اخلاقي مانند نصيحت، الگوسازي با داستان و مثال، وعدة بهشت و جهنم، پرسش و پاسخ، ابتلا و...، همگي حول محور «توحيد» مي‌تواند اثرگذار باشد.

كليد واژه‌ها: تربيت، توحيد، تربيت اخلاقي، مباني اخلاق، شيوه‌هاي اخلاقي.

**مقدمه**

اصول تربيتي هر ديدگاهي از مباني تربيتي آن نشئت مي‌گيرد و روش‌ها و فنون خاص تربيتي خود را به دنبال خواهد داشت. نيل به سعادت حقيقي، بدون داشتن «اخلاق الهي» و «زندگي سالم جهت رشد و تكامل انساني» امكان‌پذير نيست. آنچه امروز به آن نيازمنديم، دانستن اهميت سرمايه‌گذاري و برنامه‌ريزي دقيق فرهنگي براي رسيدن به اين هدف است. ترويج صحيح آداب اسلامي و حل مشكلات اخلاقي جامعه، نيازمند شناخت مباني و شيوه‌هاي اخلاقي مطرح شده از سوي خداوند است و قرآن كريم بهترين مرجع در اين زمينه مي‌باشد. اصول و روش‌هاي تربيت اخلاقي، به گونه‌اي در قرآن كريم مطرح شده است كه مي‌تواند عرصه‌هاي فردي، خانوادگي و اجتماعي را سامان بخشد و راه‌گشاي تمامي اين مسائل باشد. پرسش اساسي اينجاست كه آيا قرآن مبنا و روش خاصي در تربيت اخلاقي انسان دارد؟ آيا مي‌توان روش واحدي براي تمامي سنين و در تمامي عرصه‌ها برگزيد؟

**مباني تربيت اخلاقي در قرآن**

«مباني» در لغت به معناي «شالوده و اساس» يك چيز آمده است[1](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_edn1%22%20%5Co%20%22) و در اصطلاح دانشمندان تربيتي، به گزاره‌هايي گفته مي‌شود كه بيانگر موقعيت، امكانات، محدوديت‌ها و ضرورت‌هاي حيات انساني است.[2](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_edn2%22%20%5Co%20%22) مباني هر مكتب، نوع اصول ارزشي و تربيتي آن مكتب را مشخص مي‌كند.

«تربيت» نيز در لغت از دو ريشة «ربو» و «ربب» اشتقاق يافته است؛ از ريشة «ربو» بيشتر ناظر به پرورش جسمي و به معناي «افزودن» و «پروراندن»، و از ريشة «ربّ» بيشتر ناظر به پرورش روحي و معنوي و به معناي «سرپرستي كردن»، «رهبري كردن» و «به اعتدال رساندن» است.[3](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_edn3%22%20%5Co%20%22) تربيت از نظر دانشمندان تربيتي، فعاليتي منظم و تدريجي براي كشف استعدادها و از قوه به فعليت رساندن آنهاست.[4](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_edn4%22%20%5Co%20%22)

اخلاق در لغت جمع «خُلُق» يا «خُلق» به معناي سجيّه و طبيعت باطني است[5](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_edn5%22%20%5Co%20%22) و به صفاتي اطلاق مي‌شود كه بر اثر تكرار، در نفس انسان به صورت ملكه در آمده و رفتار متناسب با آن بدون تأمل از انسان صادر مي‌شود.[6](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_edn6%22%20%5Co%20%22) بنابراين، «تربيت اخلاقي» به معناي چگونگي به كارگيري و پرورش استعدادهاي دروني انسان جهت رشد و تثبيت صفات پسنديدة اخلاقي (شكوفا كردن ظرفيت‌هاي اخلاقي) به منظور انجام رفتارهاي پسنديده اخلاقي و دوري از رذايل اخلاقي است؛ به طوري كه اين ويژگي‌ها براي انسان به صورت ملكه درآيد.[7](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_edn7%22%20%5Co%20%22)

موضوع تربيت اخلاقي، نفس انسان است كه افعال زيبا و زشت به طور ارادي از او صادر مي‌شود.[8](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_edn8%22%20%5Co%20%22) هدف تربيت اخلاقي، پرورش استعدادهاي دروني انسان براي ايجاد و رشد صفات و رفتارهاي پسنديدة اخلاقي است. از ديدگاه علامه طباطبائي، هدف تربيت اخلاقي، رسيدن به توحيد در زمينة اعتقاد و عمل است. بنابراين، تربيت اخلاقي بايد به عبوديت الهي بينجامد.[9](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_edn9%22%20%5Co%20%22) علامه معتقد است اين هدف و اين روش، مخصوص قرآن است (در مقابل گروهي كه هدف را تأمين قوانين اجتماعي يا عرف جامعه مي‌دانند يا پيروان اديان الهي كه هدف را رسيدن به نعمت‌هاي اخروي و دوري از عذاب مي‌دانند).[10](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_edn10%22%20%5Co%20%22) از اين‌روي، براي شناسايي مباني تربيت اخلاقي قرآن، بايد ساحت‌هاي گوناگون انسان‌شناسي از نظر قرآن بررسي شود. بايد رابطه انسان با خداوند، جهان هستي، خود و ديگران در نظر گرفته شود و در اين راستا، به محدوديت‌ها، استعدادها و ضرورتهاي حيات انساني توجه شود.

مرحوم علامه طباطبايي موارد زير را از مهم‌ترين مباني تربيت اخلاقي در قرآن كريم مي‌داند:

**الف) توحيد**

اهميت خداشناسي به دليل آثار آن در حيات فردي و اجتماعي انسان‌ها مورد توجه است. اعتقاد انسان به خدا و برداشتي كه از اوصاف الهي دارد، در شئون مختلف زندگي او، انگيزه‌ها، نيّت‌ها، داوري‌ها و اعمال او مؤثر است و شخصيت ويژه‌اي براي فرد مي‌سازد و روش او را تغيير مي‌دهد.

بنابراين، يكي از ضرورت‌هاي حيات آدمي، شناخت نوع ارتباط او با خداوند است. علامه معتقد است «توحيد»، ريشة درخت اسلام و روح همة آموزه‌هاي قرآن است. از اين‌روي، مهم‌ترين مبناي تربيت اخلاقي را «توحيد» مي‌داند. ايشان بيان مي‌كند شجره طيبه‌اي كه قرآن از آن نام مي‌برد كه اصل آن ثابت و فرع آن در آسمان است، همان توحيد است كه فروع آن، اخلاق، اعتقادات و احكام مي‌باشد.[11](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_edn11%22%20%5Co%20%22) بنابراين، از نظر ايشان مهم‌ترين مبناي قرآن در تربيت اخلاقي توحيد است.

علامه طباطبايي «توحيد» را اين گونه معرفي مي‌كند: «توحيد در اسلام آن است كه معتقد باشيم خداوند ربّ همه اشياء است و هيچ ربّي جز او نيست، در همه جهات تسليم او بوده و حقّ ربوبيّت او را ادا كنيم. بدين شكل كه خشوع قلبي جز براي او نداشته باشيم و اعمالمان را جز براي او انجام ندهيم و دستورات او را بزرگ و عظيم بدانيم».[12](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_edn12%22%20%5Co%20%22)

انساني كه معتقد است كارگردان اصلي جهان تنها خداوند است و نيازمندي‌هاي او، تنها با تدبير خداوند، سر و سامان خواهد گرفت، دست نياز به سوي ديگران دراز نخواهد كرد؛ در مقابل مشكلات بي‌تابي و كم‌صبري نخواهد داشت؛ زيرا او مي‌داند كه خداوند تنها ربّ او نيست، ربّ همه جهان است و امور را به بهترين شيوه هدايت خواهد كرد. علامه طباطبايي در اين زمينه مي‌فرمايد:

«خداوند سبحان، مالك حقيقي انسان و هر آنچه به او تمليك كرده مي‌باشد؛ چرا كه انسان هرچه دارد خدا به او داده و مالك او، قلب او، تمام اموال اوست. لذا خدا به او، به نفع و ضررش، مرگ و حياتش، كمال و سعادت يا شقاوتش، اسباب مورد نياز سعادتش، از خود او آگاهتر است. دل‌ها به دست اوست و هر كه را بخواهد به طرف آن برمي‌گرداند. تنها اوست كه مي‌تواند در هر حال، قلب انسان را به بهترين حالت برگرداند. انسان هيچ مطلبي را از او نمي‌تواند مخفي كند؛ چون خدا از انسان به قلبش نزديكتر است.[13](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_edn13%22%20%5Co%20%22)... وقتي انسان بداند خود و ساير موجودات، ملك خداوند هستند، بنابراين نه اندوه مي‌خورد و نه مي‌ترسد از آنكه ضرري ببيند بلكه تسليم محض خدا مي‌شود.» آري خداوند «ربّ العالمين» است يعني عوالم گوناگون هستي تحت تدبير و پرورش او قرار دارد.[14](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_edn14%22%20%5Co%20%22)

مسلّماً چنين نگرشي دربارة توحيد، اساس تفكر انسان را دگرگون ساخته و ريشة رذايل اخلاقي را در او مي‌خشكاند. همان‌گونه كه مهم‌ترين انگيزة رعايت اخلاق را براي رسيدن به همه خيرات در انسان زنده مي‌كند. احتجاج قرآن كريم بر توحيد عبودي آن است كه تنها كسي سزاوار پرستش و خضوع و اطاعت است كه خالق انسان و پرورش دهندة استعدادها، مالك مرگ و حيات، و نفع و ضرر او باشد. «وَ لا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا يَنْفَعُكَ وَ لا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذاً مِنَ الظَّالِمِينَ(يونس: 106)؛ و جز خدا كسي را كه نه سودي به تو ميرساند و نه زياني را دفع مي‌كند] مخوان، كه اگر چنين كني، از ستمكاران خواهي بود».

فرد موحد چون خدا را ناظر بر كارهاي خود مي‌داند، مدح و ذمّ مردم برايش مهم نيست، از اين‌روي، دچار اضطراب نمي‌شود و به آرامش مي‌رسد. همچنين اين تفكر، جلوي تكبّر او را در هنگام موفقيّت‌ها مي‌گيرد؛ زيرا مؤثر حقيقي را خدا مي‌داند.[15](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_edn15%22%20%5Co%20%22)

محبّت اصيل، تنها زيبندة ذات نامحدود خداوند است؛ زيرا او جامع تمام كمالات بي‌منتهاست؛ وليّ نعمت و رازق ماست و ما همواره به او محتاج هستيم. قرآن كريم با بيان توحيدي خاص خود، در صدد جذب قلوب مردم به سمت خداوند است و اين مهم‌ترين اساس در تربيت اخلاقي است: «وَ إِذا سَأَلَكَ عِبادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ(بقره: 186)؛ و زماني كه بندگانم از تو دربارة من سؤال كردند همانا] من نزديكم.»

همچنين توحيد در علم، قدرت، عزّت و حيات را مطرح مي‌كند: «وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»(بقره: 282)؛ «أَ لا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ»(ملك: 14)؛ «آيا كسي كه آفريدگار است علم ندارد در حالي كه خود باريك‌بين و آگاه است».

«أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً»(بقره: 165)؛ «إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»(يس: 82‌‌)؛ «مَنْ كانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً»(فاطر: 10)؛ مرحوم علامه بيان مي‌كند هر كس مي‌خواهد عزيز شود يك راه دارد و آن اين است كه بايد آيينه خداي عزيز شود تا عزّت در او ظهور يابد.[16](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_edn16%22%20%5Co%20%22) يعني خود را به اخلاق الهي آراسته كند؛ خداوند كريم است او هم كريم باشد؛ خداوند صبور است او هم صبور باشد؛ خداوند ستارالعيوب است او هم چنين باشد و... .

مسلّماً چنين نگرشي از توحيد كه قرآن كريم بيان مي‌كند، مهم‌ترين اثر تربيتي را در اخلاق بر جاي خواهد گذاشت. علامه معتقد است اين روش مخصوص قرآن كريم است. قرآن چنان دل‌ها را با علوم و معارف توحيدي خود پر مي‌كند كه ديگر جايي براي رذايل باقي نمي‌ماند. بنابراين، نگرش توحيدي يعني ايجاد انگيزه براي انجام فضايل و پيشگيري از رذايل؛ نه دفع و درمان آنها؛ زيرا هر عملي كه انسان انجام مي‌دهد، يا براي به‌دست آوردن عزت يا قدرت ياسعادت و يا براي دفع شر و مكروهي مي‌باشد و قرآن كريم قدرت، عزت و... را منحصربه خدا كرده است. بنابراين، در قلب موحد، جايي براي غير خدا باقي نمي‌ماند تا به آن انگيزه دچار انحراف شود.[17](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_edn17%22%20%5Co%20%22) بر مبناي توحيد، مهم‌ترين روش تربيت اخلاقي قرآن، اجراي عبوديت است؛ يعني انجام دستورات الهي و آنچه خداوند از انسان خواسته است و ترك محرّمات و آنچه انسان را از آن نهي كرده است. آري، موحّد حقيقي همواره درصدد رضايت محبوب و معبود برمي‌آيد.

**ب) فطرت**

دومين مبناي قرآن در تربيت اخلاقي، پذيرش «فطريات» در انسان است. «فطرت» در لغت به معني «خلق»، «ايجاد» و «سرشت و طبيعت» آمده است.[18](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_edn18%22%20%5Co%20%22)فطرت در اصطلاح، به‌گونه‌اي خاص از آفرينش اطلاق مي‌شود كه مخصوص انسان و غير تقليدي است. بدين صورت كه نيازمند تمرين، و استاد نبوده، در همه زمان‌ها، مكان‌ها و براي همه ثابت مي‌باشد؛ قابل شدت و ضعف است و مبدأ همة فضايل انساني است.[19](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_edn19%22%20%5Co%20%22)

يك سلسله ميل‌ها و جاذبه‌هاي معنوي در انسان وجود دارد كه در ساير موجودات نيست. اين جاذبه‌ها به انسان امكان مي‌دهد دايرة فعاليت‌هايش را از مادّيات توسعه دهد و تا افق عالي معنويات بكشاند. برخي از گرايش‌هاي فطري انسان عبارت است از: ميل به حقيقت‌جويي و كمال‌يابي، ميل به كرامت نفس و احترام، ميل به آرامش، زيبايي دوستي، حبّ ذات و صيانت از نفس (جلب منفعت و دفع ضرر)، ميل به خير و فضيلت، تقديس و پرستش موجود برتر، شكر و سپاس منعم كه نوعي منفعت از او شامل انسان مي‌شود.[20](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_edn20%22%20%5Co%20%22) پرسش مهم در اينجا آن است كه آيا انسان داراي ويژگي‌اي به نام فطرت است؟ و آيا قبول فطرت تأثيري بر تربيت اخلاقي انسان دارد؟

قرآن كريم در اين باره مي‌فرمايد: «وَ نَفْسٍ وَ ما سَوَّاها فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها»(شمس: 7 و 8)؛ «سوگند به نفس آدمي وآنكه آن را منظم ساخت. سپس خير و شر را به او الهام كرد.» استاد مرتضي مطهري در اين زمينه مي‌گويد: «اگر انسان داراي يك سلسله فطريات باشد، قطعاً تربيت او بايد با در نظر گرفتن همان فطريات صورت گيرد».[21](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_edn21%22%20%5Co%20%22)

استادان تعليم و تربيت به اين نكته اذعان دارند كه تعليم و تربيتي شايستة انسان است كه در همة مراحل نوعي و فردي، با شناخت صحيح انسان و وضعيت او، همراه باشد.[22](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_edn22%22%20%5Co%20%22)

بنابراين، شناخت فطريات انسان، به يقين در تربيت اخلاقي او لازم است تا بتوان شيوه‌هاي تربيتي متناسب با آن اتخاذ كرد. علامه طباطبايي معتقد است عقل عملي كه خاستگاه رفتارهاي اخلاقي است، مقدمات احكام خود را از فطرت وغريزة انساني مي‌گيرد. ايشان ضمن پذيرش مبناي فطرت در تربيت اخلاقي، آن را نيازمند شكوفايي مي‌داند:

نكته مهم آن است كه انسان‌ها فطرتاً خواهان علم، قدرت و صيانت از نفس هستند و به بقا و جاودانگي خويش مي‌انديشند. ميل به كسب اعتبار و احترام دارند؛ ميل به لذت‌جويي و زيبايي‌دوستي دارند و در مقابل ولي نعمت خود خاضع‌اند. براي مثال، احترام به پدر و مادر به مثابه يك وليّ نعمت در همة جوامع ديده مي‌شود. روشن است كه نوع ديد افراد به زندگي و شناخت آنان از خويش، خداوند و جهان، جهت اميال فطري را مشخص كرده و در شدّت يا ضعف آن مؤثر است. براي نمونه، اگر انساني باور داشته باشد دنيا تمام زندگي اوست و با مرگ، نابود مي‌شود يا اينكه همواره در دنيا جاودانه خواهد بود، در اين صورت او حريص‌ترين افراد به كسب قدرت و منفعت و لذت‌جويي است؛ در مقابل، انساني كه به شناخت عميق از خداوند و هستي رسيده باشد و بداند كه حيات آخرت، اصل زندگي او را تشكيل مي‌دهد، با همان انگيزه‌هاي فطري يعني ميل به كمال، قدرت، عزّت، صيانت نفس و... در صدد رسيدن به سعادت ابدي و اخروي است و البته راه آن را بندگي خداوند مي‌داند؛ زيرا موحّد حقيقي، خداوند را جوابگوي همة اميال و خواهش‌هاي خود مي‌شناسد. از اين‌روي، تمام همّ و غمّ خود را صرف جلب رضايت او مي‌كند؛ قرآن كريم در اين باره مي‌فرمايد: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها(روم: 30)؛ پس روي خود را متوجه آيين خالص پروردگار كن، اين فطرتي است كه خداوند، انسان‌ها را بر آن آفريده است.

نكته‌اي كه بايد به آن توجه كرد اين است كه براي شكوفايي استعدادهاي فطري، نيازمند برطرف كردن موانع آنها و هدايت صحيح‌شان براي رسيدن به كمال هستيم. بر مبناي فطرت، روش‌هاي تذكّر، موعظه، پرسش و پاسخ، امر به معروف و نهي از منكر، براي تربيت اخلاقي اتخاذ مي‌شود.

**ج) هدفدار بودن انسان**

يكي ديگر از مباني تربيت اخلاقي در قرآن، هدفدار بودن انسان يا داشتن مطلوب نهايي است و آن عبارت است از رسيدن به سعادت و كمال. كمال يعني شكوفايي استعدادهاي دروني انسان، و سعادت به لذت پايداري گفته مي‌شود كه از جهت كمّي و كيفي داراي برتري و دوام نسبت به ساير لذت‌هاست.[23](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_edn23%22%20%5Co%20%22) قرآن، هدف وكمال انسان را در آگاهي كامل و علم شهودي و حضوري او به خداي متعال مي‌داند كه همان قرب حقيقي نسبت به پروردگار است و با تلاش و تهذيب نفس به دست مي‌آيد.[24](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_edn24%22%20%5Co%20%22) از نظر قرآن، سعادت انسان كه موجودي مركب از روح و بدن مي‌باشد، عبارت است از رسيدن به خيرات جسماني و روحاني و متنعم شدن به آن.[25](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_edn25%22%20%5Co%20%22) مي‌فرمايد: «يا أَيُّهَا الْإِنْسانُ إِنَّكَ كادِحٌ إِلي رَبِّكَ كَدْحاً فَمُلاقِيهِ( انشقاق: 6)؛ «اي انسان قطعاً تو به سوي پروردگارت در حركت هستي پس او را ملاقات خواهي كرد».

بديهي است كه انسان داراي اميال و گرايش‌هاي گوناگوني است كه نمي‌تواند به همه آنها پاسخ دهد. در تربيت اخلاقي حول محور توحيد، همه خواسته‌ها و اميال فرد به سمت يك هدف ارزشمند جمع مي‌شود و آن، رسيدن به رضايت و قرب خداوند است. نكته‌اي كه علامه طباطبايي در بحث كمال مطرح مي‌كند آن است كه كمال انسان، در متن زندگي اجتماعي او به وقوع مي‌پيوندد و اجتماع استوار نمي‌شود مگر در پرتو قوانين. قوانين نيز هر چقدر عادلانه تنظيم شده باشد، راه تخلّف را نمي‌بندد؛ مگر اينكه فضايل اخلاقي در آن جامعه حكمفرما باشد. فضايل اخلاقي نيز وقتي انسان و جامعه را به انجام اعمال صالح و سعادت سوق مي‌دهد كه بر اساس توحيد باشد؛ يعني مردم معتقد باشند جهان پروردگاري ازلي و سرمدي دارد كه هيچ چيز از علم و احاطه او بيرون نيست و هيچ قدرتي فوق آن وجود ندارد؛ او همه را آفريده و به زودي به حساب همه رسيدگي خواهد كرد. در اين صورت هم و غمّ آدميان، مراقبت از اعمالشان جهت رضايت حق خواهد بود.[26](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_edn26%22%20%5Co%20%22)

برخي از دانشمندان تربيتي، اجتماعي بودن انسان را مبناي جداگانه‌اي براي تربيت انسان مي‌دانند.

**د) اختيار**

اختيار در لغت به معناي «توانايي انتخاب درست از نادرست» است؛[27](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_edn27%22%20%5Co%20%22) در اصطلاح نيز به معناي آزادي در انجام افعال، به همراه آگاهي و توانايي بر انجام آن مي‌باشد.[28](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_edn28%22%20%5Co%20%22) براي انجام يك فعل، اراده انجام دادن آن لازم است و براي اراده كردن بايد ابتدا به تصور فعل، سپس تصديق به نوعي فايده در آن پرداخت و اعتقاد به قدرت بر انجام آن فعل داشت تا شوق و ميل به انجام آن در ما ايجاد شود. ارزش تمام كارهاي اخلاقي انسان به وجود اختيار اوست؛ زيرا هرگز موجودي را بر آنچه استعداد و توانايي انجام آن را ندارد بازخواست نخواهند كرد. معمولاً انسان‌هايي كه تنبل هستند و نمي‌خواهند خود را به زحمت بيندازند و به تزكيه نفس بپردازند، مي‌كوشند رفتارهاي نادرست خود را به عوامل قهري نظير خواست خداوند، جبر محيط يا ارثي بودن صفتي نسبت دهند تا از زير بار سنگين مسئوليت شانه خالي كنند. قرآن براي مبارزه با اين تصوّر غلط، مرتب گوشزد مي‌كند كه انسان موجودي مختار و در قبال كارهاي خود مسئول است: «وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسانِ إِلاَّ ما سَعي» «وَ أَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُري» «ثُمَّ يُجْزاهُ الْجَزاءَ الْأَوْفي»(نجم: 39 تا 41)؛ و براي انسان بهره‌اي جز سعي و كوشش او نيست، به زودي جزاي كافي سعيش را مي‌بيند.

بر مبناي اختيار، روش‌هاي بشارت و انذار (وعدة بهشت و جهنم)، عفو و صفح از خطا و روش ابتلا براي تربيت اخلاقي اتخاذ مي‌شود.

**ه‍ ) معرفت‌پذيري انسان**

معرفت‌پذيري يكي از استعدادهاي ويژة انساني و از مباني تربيت اخلاقي به شمار مي‌آيد. يكي از مسائل مهم در تربيت اخلاقي، وجود محرّك اصلي، به منظور حركت براي خودسازي يا ديگرسازي اخلاقي است. آنچه مي‌تواند براي شناسايي شكوفايي استعدادهاي اخلاقي محرك باشد، شناخت نياز انسان و ميل به رفع آن است. بنابراين، انسان نيازمند معرفت به نفس خويش است. متأسفانه انسان در اثر توجه و پرداختن بيش از اندازه به امور مادي، خود را فراموش كرده به سمت هلاكت مي‌رود.

معرفت نفس يعني شناخت ويژگي‌هاي انسان، ضعف‌ها، اهداف و راه تكامل؛ همه اينها انسان را به سوي معرفت خداوند مي‌كشاند؛ زيرا تنها خداوند است كه مي‌تواند همة ميل‌ها، ظرفيت‌ها، و ضعفهاي انسان را با كمالات نامحدود خود ارضاء كند. كسب معرفت مي‌تواند حصولي (با استفاده از برهان و استدلال) يا حضوري و شهودي باشد. بدين شكل كه وقتي انسان با برهان دريافت سراسر نياز است و تنها خداوند رفع كنندة نيازهاي اوست، هر لحظه در عبوديت خويش كامل‌تر شده و شايسته دريافت فيض الهي مي‌گردد؛ به طوري كه راه را به او نشان بدهد: «إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقاناً»(انفال: 29).

قرآن كريم با خطاب‌هايي نظير «يَتَدَبَّرُونَ»، «يَتَفَكَّرُون»، «اولُوا الْأَلْبابِ» و... قوة معرفت‌پذيري و تعقل انسان را به رسميت شناخته است.

مرحوم علامه مي‌فرمايد: «خداوند كريم در هيچ آيه‌اي دستور نداده است كه مردم كوركورانه ايمان بياروند. حتي گاهي در ميان آيات، علت احكام و شرايع را نيز بيان مي‌كند. به عبارتي، قرآن، مبناي دعوت خود را بر ادراك عقلي انسان نهاده و او را به كسب بينش دعوت مي‌كند تا با شناخت نيازهاي خود و قدم در وادي تهذيب نفس به سعادت برسد».[29](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_edn29%22%20%5Co%20%22) قرآن كريم همچنين انسان را خليفه خداوند،[30](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_edn30%22%20%5Co%20%22) امانتدار او،[31](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_edn31%22%20%5Co%20%22) داراي بزرگترين ظرفيت علمي،[32](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_edn32%22%20%5Co%20%22) معرفي كرده است و در مقابل، ضعف جسمي،[33](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_edn33%22%20%5Co%20%22) عجول بودن[34](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_edn34%22%20%5Co%20%22) و جهل اضطراري نسبت به آينده (نظير مرگ) را از جمله ويژگي‌هايي مي‌داند كه او را به كسب كمالات و فضايل براي نزديك‌تر شدن به خداوند سوق مي‌دهد. در ادامه، به روش‌هاي تربيت اخلاقي كه از اين مباني نشئت مي‌گيرد؛ مي‌پردازيم:

**شيوه‌هاي تربيت اخلاقي در قرآن**

روش‌‌هاي تربيت اخلاقي به سه دسته خودسازي، ديگرسازي و روش‌‌هاي مشترك قابل تقسيم است و ما روش‌‌هاي مشترك را بررسي خواهيم كرد.

**الف)روش حبّ عبودي**

علامه معتقد است مهم‌ترين روش تربيت اخلاقي مبتني بر توحيد، روش حبّ عبودي است.[35](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_edn35%22%20%5Co%20%22)

حبّ عبودي يعني محبّتي كه از روي عبوديت فرد و ناشي از شناخت توحيدي نسبت به خداوند است؛ محبتي كه همة نقايص و تمايلات انسان را پاسخ مي‌دهد. علامه در *الميزان* مي‌فرمايد: مهم‌ترين شيوة تربيتي اخلاقي در نظر قرآن، شيوة حب عبودي است. چون بناي اسلام بر محبت عبودي است. يعني ترجيح دادن جانب خدا بر جانب بنده؛ رضاي خدا را بر رضاي خود ترجيح دادن؛ از حق خود به خاطر حق خدا گذشتن و از خشم خود به خاطر خشم خدا صرف نظر كردن؛ اين محبت انسان را به كارهايي وا مي‌دارد كه عقل اجتماعي نمي‌پسندد. چون ملاك اخلاق اجتماعي، همين عقل اجتماعي است. محبت انسان را به كارهايي وا مي‌دارد كه فهم عادي كه اساس تكاليف عمومي و ديني است، آن را نمي‌فهمد.[36](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_edn36%22%20%5Co%20%22)

در حديث قدسي آمده است: «هرگاه اشتغال به من بر جان بنده غالب آيد، خواهش و لذت او را در ياد خود قرار دهم و چون خواهش و لذّتش را در ياد خود قرار دهم، عاشق من مي‌گردد و من نيز عاشق او».[37](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_edn37%22%20%5Co%20%22)

بنابراين، محبت خداوند شامل بندة عاشق مي‌گردد و او را براي خدا خالص مي‌كند. مسلّماً چنين فردي دستورهاي الهي را به سبب عشق به محبوب انجام مي‌دهد و آنچه مبغوض اوست ترك مي‌كند و اين يعني همان تهذيب نفس. به عبارت ديگر، تربيت اخلاقي با كشش محبّت و به روش عبوديت، بهترين شيوة قرآن از نظر علامه است.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن دل كه به ياد تو نباشد دل نيستآن كس كه ندارد به سر كوي تو راه |   | قلبي كه به عشقت نتپد جز گل نيستاز زندگي بي‌ثمرش حاصل نيست[38](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_edn38%22%20%5Co%20%22)  |

«حبّ عبودي» روشي است براي تقويت اراده و همت در راه كسب فضايل و ترك رذايل.

علامه طباطبايي مي‌فرمايد:

عبادت به سه طريق ممكن است (و هر كدام اثر خود را دارد ): اول عبادت از روي ترس و بيم از خشم الهي و عذاب آخرت، كه انسان را به زهد وا مي‌دارد. يعني فرد از لذايذ دنيا چشم‌پوشي مي‌كند تا به نجات اخروي برسد. دوم، عبادت به طمع بهشت و نعمت‌هاي اخروي كه فرد را وادار به فعل نيك مي‌كند. اما طريق سوم عبادت، طريقه «محبت» است؛ يعني قلب را از تعلق به هر چه غير خداست پاك كردن، از تمام زينت‌ها و زخارف دنيا گذشتن، از فرزند، همسر، مال، مقام، حتي از آرزوهاي خود. قلب را منحصراً براي خدا فارغ كردن، يعني محبت به خدا قلب فرد را مرحله به مرحله تسخير مي‌كند تا جايي كه اين فرد تنها كاري را مي‌كند كه خداوند دوست دارد وآن چيزي را ترك مي‌كند كه او نمي‌پسندد. به رضاي خدا راضي و به خشم او خشمگين مي‌شود.[39](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_edn39%22%20%5Co%20%22)

شهيد مطهري در اين رابطه مي‌گويد:

عشق و محبّت، محرّك شكستن حصار خودپرستي است. همين كه عاشق از «خود» پا بيرون نهاد، روح او توسعه مي‌يابد و صفات زشت اخلاقي را كنار مي‌نهد... عشق و محبّت، تنبل را چالاك مي‌كند، حتي از كودن تيزهوش مي‌سازد، از بخيل بخشنده و از كم‌طاقت، شكيبا مي‌سازد... .[40](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_edn40%22%20%5Co%20%22)

آري:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
|  هر كه را جامه ز عشقي چاك شد |   | او ز حرص و عيب كلي پاك شد |

«آنچه در عبوديت هدف است، حفظ و يادآوري شناخت خداوند است؛ يعني پس از آنكه فرد خداوند را شناخت، با عبادات، به ياد او مي‌افتد تا دچار غفلت نگردد».[41](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_edn41%22%20%5Co%20%22)

حضرت علي‌عليه‌السلام فرموده است دوستي خدا آتشي است كه به هيچ چيز نمي‌گذرد مگر اينكه آن را مي‌سوزاند؛ يعني همة هواها واشتغالات نفس را از بين مي‌برد.[42](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_edn42%22%20%5Co%20%22) قرآن كريم مي‌فرمايد: «إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ(آل عمران: 31)؛ اين آيه، نشانة محبت به خداوند را تبعيّت از فرستادة او يعني پيامبر‌صلي‌الله‌عليه‌وآله مي‌داند و نشانه محبّت خداوند به بنده را آمرزش گناهان او و مورد رحمت و مغفرت الهي قرار گرفتن، مي‌داند.

علامه طباطبايي سه مرحله براي عبوديت معرفي مي‌كند: اول توكّل كه اعتماد به خداوند و راضي شدن به مصلحت او است؛ دوم، تفويض و سپردن امور به خداوند؛ در اين مرحله فرد با تضرع و التماس، درخواست ياري دارد. مرحلة سوم، مقام تسليم است كه بنده مطيع محض بوده و حتي التماس و درخواست را رها مي‌كند و باور دارد كه خداوند با حكمت خويش، امور را به بهترين شكل هدايت مي‌كند؛ مانند آنچه حضرت ابراهيم‌عليه‌السلام فرمود: «حسبي من سؤالي علمه بحالي؛[43](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_edn43%22%20%5Co%20%22) علم خداوند به احوال من، مرا بي‌‌نياز از درخواست نموده است.»

راه‌هاي كسب حبّ خداوند در قرآن بيان شده است؛ برخي از آنها عبارت‌اند: تفكر و شناخت خداوند، ذكر دائم و يادآوري نعمت‌ها و مسئوليت انسان در برابر خداوند،[44](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_edn44%22%20%5Co%20%22) اخراج محبّت غير خدا «القلب حرم الله فلا تسكن في حرم الله غير الله»،[45](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_edn45%22%20%5Co%20%22) عمل كردن مطابق رضايت الهي[46](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_edn46%22%20%5Co%20%22) و محبّت اولياي خدا كه خداوند به آن سفارش كرده است: «قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبي»(شوري: 23)؛ علامه همچنين بيان مي‌كند كه پيامبر‌صلي‌الله‌عليه‌وآله و اهل‌بيت معصوم‌عليهم‌السلام ايشان مصاديق ذكر الهي‌اند؛ زيرا خداوند به وسيله آنها به ياد مي‌آيد.[47](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_edn47%22%20%5Co%20%22)

**ب)روش موعظه و نصيحت**

اين روش با توجه به فطرت اجرا مي‌شود؛ موعظه يعني كارهاي نيك به گونه‌اي تذكر داده شود كه قلب شنونده از شنيدن بيان آن رقت پيدا كند و در نتيجه تسليم شود.[48](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_edn48%22%20%5Co%20%22) قرآن كريم نصايح لقمان به پسرش را بيان مي‌كند كه حقيقت توحيد را به او مي‌آموزد و سپس او را دعوت به عمل مي‌كند: «وَ هُوَ يَعِظُهُ يا بُنَيَّ لا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ ‏عَظِيمٌ»(لقمان: 13). علامه بيان مي‌كند كه روش لقمان در نصحيت فرزندش، بيان توحيد و معاد همراه با محبّت است. خطاب عاطفي «يا بنيّ!» يعني «پسركم!» براي برانگيختن احساسات و ترغيب به پذيرش است.[49](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_edn49%22%20%5Co%20%22)

همچنين قرآن كريم از زبان حضرت نوح‌عليه‌السلام بيان مي‌كند كه فرمود: «يا قَوْمِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ»(نوح: 2)؛ عبارت «يا قوم» در واقع «قومي» بوده كه مخفّف شده و بيان‌كننده خيرخواهي و مهرباني است.[50](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_edn50%22%20%5Co%20%22) از ميان روش‌هاي ارشادي، روش عاطفي مؤثرتر است. بنابراين، درگير كردن احساسات فرد براي رجوع به خويشتن، مي‌تواند در پذيرش نصيحت جهت اصلاح، مؤثر واقع شود و اين انگيزه‌اي مهم براي كسب فضايل و ترك رذايل است.

پس در اين روش، محور قرار دادن توحيد و تذكّر به اين حقيقت، مهم است و بايد با محبّت و برانگيختن احساسات همراه باشد.

**ج)روش الگوسازي با بيان داستان و مثال**

علامه مي‌فرمايد: «قرآن كريم مثل معلّمي است كه كليات درس را در مختصرترين جملات بيان مي‌كند سپس شاگردان را به عمل به آن امر مي‌كند. بعد اعمال آنها را مي‌بيند؛ صحيح و فاسد آن را اصلاح مي‌كند؛ نقص‌ها و كمبودها را با موعظه، مثال، داستان، وعده به پاداش و جزا رفع مي‌كند».[51](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_edn51%22%20%5Co%20%22) علامه بيان مي‌كند كه تمامي داستان‌ها و مثال‌هاي قرآن، حول محور توحيد، افراد را تربيت مي‌كند. ايشان ويژگي داستان‌ها و مثال‌هاي قرآن براي تربيت اخلاقي انسان‌ها را اين‌گونه معرفي مي‌كند: «اينكه خداوند داستان‌‌هاي انبيا را بيان مي‌كند، عبادت‌ها، دعاها و طرز معاشرت‌شان را با مردم مثال مي‌زند، در واقع خود نوعي تربيت عملي است با ذكر جزئيات. آنچه در تمام آنها محور اصلي بحث قرآن است، هدايت توحيدي انبياست و اين اعتقاد دروني آنها به توحيد است كه در اعمال آنها بروز كرده است.»[52](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_edn52%22%20%5Co%20%22)

علامه مي‌گويد اين كه داستان حضرت يوسف‌عليه‌السلام از نظر قرآن «احسن القصص» است به آن دليل مي‌باشد كه اخلاص توحيد او را بيان مي‌كند و ولايت خداوند سبحان نسبت به بنده‌اش را مجسّم مي‌سازد كه چگونه او را در راه محبت و سلوك راهش تربيت كرده و از چاه ذلت به اوج عزت رسانده است. همچنين نشانگر آن است كه خداوند عهده‌دار امور بندگان مخلص خويش است تا به عرش عزّت بلندشان كند.[53](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_edn53%22%20%5Co%20%22)

ويژگي مثال‌هاي قرآني نيز آن است كه با بيان نكات اخلاقي، ميان دستورهاي مختلف عبادي، سياسي، اجتماعي و... پراكنده شده‌اند تا هر لحظه، تمرين و تذكّري براي ياد خدا باشند و بذر غفلت و رذايل را در هر موقعيتي بخشكانند.[54](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_edn54%22%20%5Co%20%22) بنابراين، روش داستان و مثال براي الگوسازي علمي در تربيت اخلاقي، در صورتي كه حول محور توحيد باشد، بسيار مؤثر واقع خواهد شد.

**د) وعدة بهشت و جهنم**

قرآن كريم در موارد بسيار به بيان عذاب‌هاي جهنم و نعمت‌هاي بهشتي و مقايسة آن دو پرداخته است. «قُلْ أَ ذلِكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ»(فرقان: 15)؛ در اين روش، آگاهي دادن از نتايج كار نيك، انگيزة كافي براي انجام دادن آن ايجاد مي‌كند؛ همان‌طور كه آگاه شدن از نتايج سوء، بهترين عامل بازدارنده از ارتكاب آن عمل است. به عبارتي، تشويق و شرم تنبيه بايد مربّي فرد باشد و اين يعني بها دادن به عزت و كرامت انساني.

**ه‍ ) پرسش و پاسخ**

يكي از شيوه‌هاي پرورش استعدادها، مطرح كردن موضوع مورد نظر در قالب پرسش است. با اجراي ماهرانة اين روش، به جاي تعدادي باسوادهاي سطحي، صاحب‌نظراني متفكر تربيت مي‌شوند كه اهل معرفت‌اند.[55](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_edn55%22%20%5Co%20%22) قرآن كريم در راه پرورش نيروي معرفت و تفكّر، براي كامل شدن شناخت افراد و رسيدن به عبوديت از اين روش استفاده كرده است. در روش پرسش و پاسخ، القاي اطلاعات، همراه با تفكر حول محور مورد نظر صورت مي‌گيرد. از اين روي، ماندگاري اثر آن بيشتر خواهد بود:

«أَ لَمْ‏ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ(حديد: 16)؛ آيا وقت آن نرسيده است كه دلهاي مؤمنان در برابر ذكر خدا خاشع گردد؟»

**و) امر به معروف و نهي از منكر**

انجام معروف وقتي آسان مي‌شود كه همة هدف‌ها متوجه قرب الي‌الله باشد و منكر وقتي صورت مي‌گيرد كه انسان از اين هدف به انحراف كشيده شده و عقب بيفتد. امر به معروف و نهي از منكر، وقتي اثر گذار است كه آمر يا ناهي، اين حقيقت را به فرد امرشونده يا نهي‌شونده القا كند. نكتة مهم در اين روش آن است كه فرد بايد به گفته‌هاي خود عمل كند تا نشانة صدق دعوي او باشد. قرآن كريم مي‌فرمايد: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ»(آل‌عمران: 110).

قرآن كريم بيان مي‌كند شما بهترين امت هستيد؛ زيرا به نيكي امر و از زشتي‌ها نهي مي‌كنيد، در حالي كه به خداوند ايمان داريد. يعني امر و نهي شما حول محور توحيد است.

**ز) ابتلاء**

بنابر مبناي اختيار و مسئوليت‌پذيري، يكي از روش‌هاي تربيت اخلاقي، مواجه شدن فرد با نتايج اعمال خويش است تا با آگاهي از نتايج مثبت يا منفي آن، براي انجام دادن دوباره عمل، دلسرد يا تشويق شود. در اين روش، فرد بر اساس مبناي «حبّ ذات» مي‌كوشد به گونه‌اي عمل كند كه زياني متوجه او نشود. قرآن كريم مي‌فرمايد: «وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْ‏ءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الَّثمَراتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذا أَصابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ» (بقره: 155 و 156).

بنابراين، فرد وقتي دانست نتيجة عمل او به خودش باز مي‌گردد و دنيا هر لحظه صحنه آزمايش اوست، متوجه امر آخرت شده و به اصلاح نفس مي‌پردازد؛ به عبارت ديگر، به تربيت اخلاقي خود مشغول مي‌شود.

دانشمندان تربيتي اصول ديگري را نيز در تربيت مهم مي‌دانند كه برخي از آنها عبارتند از: مدارا با متخلف، تدريج در آموزش رفتار پسنديده، تكرار و مداومت بر كسب فضايل وترك رذايل، رعايت اعتدال و پرهيز از افراط وتفريط نابجا.

**نتيجه‌گيري**

پيش از اين بيان شد كه مباني تربيت اخلاقي به معني امكانات، ضرورت‌ها و موقعيت حيات انساني در تربيت اخلاقي است و شيوه‌ها به معناي راه‌كارهاو پيش‌فرض‌هايي است كه با توجه به مباني، براي رسيدن به اهداف اتخاذ مي‌شوند. علامه بيان مي‌كند هدف‌هاي تربيت اخلاقي مي‌تواند به انگيزة قوانين اجتماعي يا مورد پسند مردم واقع شدن باشد ـ همان‌طور كه دانشمندان غربي عموماً همين اهداف را در تشويق به اخلاق در نظر دارندـ يا به انگيزة رهايي از عذاب اخروي و رسيدن به نعمت‌هاي بهشتي باشد ـ همان‌‌گونه كه اديان گذشته به آن تأكيد دارند. ـ اما روش قرآن با اين دو گروه تفاوت دارد. قرآن كريم همة آموزه‌هاي خود را حول محور «توحيد» بيان مي‌كند و انگيزه تربيت اخلاقي را، حبّ معبود و رسيدن به قرب و نزديكي به او بيان مي‌كند.

علامه، مباني تربيت اخلاقي در قرآن را توحيد، فطرت، هدفدار بودن انسان، اختيار و قوة معرفت‌پذيري انسان مي‌داند. البته مهم‌ترين مبنا را «توحيد» معرفي كرده است كه ساير مباني حول آن مي‌چرخد. شناخت توحيد، نگرش موحد را نسبت به خود و خداوند تغيير مي‌دهد؛ نقص‌هاي او را يادآور شده و تنها رافع كمبودها و نيازها را خداوند مي‌داند. ميل‌هاي فطري او نظير ميل به قدرت، علم، عزّت و احترام، كمال و حقيقت، حبّ ذات، پرستش موجود برتر و... اگر در كنار شناخت توحيدي قرار بگيرد، بهترين كمك‌كنندة فرد در تربيت صحيح اخلاقي مي‌شود.

علامه مهم‌ترين روش قرآن را «حبّ عبودي» يا محبّتي كه از عبوديت فرد سرچشمه مي‌گيرد مي‌شناسد ايشان معتقد است كسي كه خود را بنده خداوند نداند، هرگز نمي‌تواند به تربيت اخلاقي صحيح و كامل دست يابد. البته اين اعتقاد بايد در عمل نشان داده شود. عبوديت نيز هرگز به‌طور كامل اجرا نمي‌شود؛ مگر آنكه انگيزة آن، محبّت به خداوند باشد؛ محبّت به كمالات او و اينكه وليّ نعمت و رافع نيازهاي انسان است. ساير روش‌هاي قرآن نظير نصيحت و موعظه، الگوسازي با بيان مثال و داستان، وعده بهشت و جهنم، پرسش و پاسخ، امر به معروف و نهي از منكر، همگي حول محور «توحيد» بوده و يادآور همين مسئله است.

اميدواريم اين شيوة قرآن براي تربيت اخلاقي، مورد توجه عموم، به ويژه مربّيان اخلاق قرار گيرد؛ زيرا به هر ميزان كه خود را از نظر توحيدي تكامل بخشيم، به همان مقدار در مراتب كمال اخلاقي پيشرفت خواهيم كرد. خارج شدن از مراتب توحيد، گرفتار شدن به فسادها و رذايل اخلاقي را به دنبال خواهد داشت.

* **··· منابع**

**ـ جعفري، محمدتقي؛ *ترجمه و شرح نهج البلاغه*، تهران، دفتر نشر و فرهنگ اسلامي، 1364.**

**ـ ازهري، محمدبن احمد، *معجم تهذيب اللّغة*، بيروت، دارالمعرفة، 1422ق.**

**ـ جعفري، محمدتقي، ترجمه و شرح نهج البلاغه، بي‌جا، دفتر نشر و فرهنگ اسلامي، 1364.**

**ـ جعفري، محمدتقي، *تعليم و تربيت*، تهران، پيام آزادي، 1378.**

**ـ جوادي آملي، عبدالله، *مبادي اخلاق در قرآن*، قم، اسراء، چ دوم، 1378.**

**ـ جوادي آملي، عبدالله، *توحيد در قرآن*، (تفسير موضوعي قرآن ج 2)، تنظيم حيدعلي ايّوبي، قم، اسراء، چ دوم، 1385.**

**ـ جوهري، اسماعيل حمّار، *الصّحاح*، بيروت، اميري، 1368.**

**ـ حاجي ده‌آبادي، محمدعلي، *درآمدي بر نظام تربيتي اسلامي*، قم، مركز جهاني علوم اسلامي، 1377.**

**ـ حسن‌زاده آملي، حسن، *دروس شرح اشارات و تنبيهات ابن سينا*(نمط نهم «مقامات العارفين»)، قم، مطبوعات ديني، 1383.**

**ـ خميني، روح الله، *ديوان امام*، بي‌جا، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني، 1372.**

**ـ دهخدا، علي اكبر، *لغت‌نامه دهخدا*، تهران، دانشگاه تهران، 1334.**

**ـ راغب اصفهاني، ابي‌القاسم حسين بن محمد، *مفردات الفاظ قرآن*، بيروت، دارالشاميه و دمشق، دارالقلم، 1416ق.**

**ـ زبيدي، محمد مرتضي، *تاج العروس من جواهر القاموس*، بي‌جا، دارالهداية، 1386.**

**ـ سبحاني تبريزي، جعفر، *الهيات علي هدي الكتاب و السنة و العقل*، قم، مؤسسه امام صادق‌عليه‌السلام ، چ چهارم، 1417ق.**

**ـ سعيدي‌مهر، محمد، *آموزش كلام اسلامي*، قم، كتاب طه، چ دوم، 1381.**

**ـ شبّر، عبدالله، *الأخلاق*، ترجمة محمدرضا جبّاران، قم، هجرت، چ ششم، 1380.**

**ـ شيرواني، علي، *اخلاق اسلامي و مباني نظري آن*، قم، دارالفكر، چ دوم، 1381.**

**ـ طباطبايي، سيدمحمدحسين، الميزان، ترجمة سيدمحمدباقر موسوي همداني، قم، دفتر انتشارات اسلامي، 1363.**

**ـ طباطبايي، محمدحسين، الميزان في تفسير القرآن، قم، مؤسسه مطبوعاتي اسماعيليان، چ دوم و سوم،1393، ج 1ـ20.**

**ـ طوسي، نصيرالدين محمد، *اخلاق ناصري*، تهران، خوارزمي، چ سوم، 1364.**

**ـ فراهيدي، خليل بن احمد، *ترتيب العين*، قم، اسوه، 1414ق.**

**ـ فيومي، احمد بن محمد، *مصباح المنير*، قم، مؤسسه دارالهجرة، 1405ق.**

**ـ قرشي، علي اكبر، *قاموس قرآن*، تهران، دارالكتب الاسلاميه، 1352.**

**ـ كلانتري، الياس، *المعجم المفهرس لآيات القرآن الكريم*، تهران، اسوه، 1377.**

**ـ محمدي ري‌شهري، محمد، *منتخب ميزان الحكمة*، ترجمة رضا شيخي، قم، دارالحديث، چ پنجم، 1385.**

**ـ محمدي ري‌شهري، محمد، *ميزان الحكمة*، ترجمة رضا شيخي، قم، دارالحديث، چ دوم، 1377.**

**ـ مصباح، محمدتقي، *اخلاق در قرآن*، نگارش محمدحسين اسكندري، قم، مؤسسه آموزشي پژوهشي امام خميني€، چ سوم، 1377.**

**ـ مصباح، محمدتقي، *توحيد در نظام عقيدتي و ارزشي اسلام*، بي‌جا، شفق، چ چهارم، 1375.**

**ـ مطهري، مرتضي، *جاذبه و دافعه علي*‌عليه‌السلام ، تهران، بي‌نا، 1349.**

**ـ نراقي، احمد، *معراج السعاده*، بي‌جا، جاويدان، بي‌‌تا.**

**ـ ديلمي، احمد و آذربايجاني، مسعود‎‎، *اخلاق اسلامي*، تدوين: نهاد نمايندگي مقام معظم رهبري قم: دفتر نشر معارف، 1385**

* **پى نوشت ها**

**[1-](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_ftnref1%22%20%5Co%20%22). دانشجوي كارشناسي ارشد مدرسي معارف دانشگاه باقرالعلوم‌عليه‌السلام. دريافت: : 20/5/88 پذيرش:7/7/88.**

**[2-](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_ftnref2%22%20%5Co%20%22) استاديار دانشگاه باقرالعلوم‌عليه‌السلام.**

**[1](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_ednref1%22%20%5Co%20%22). ابوالقاسم حسين بن محمد راغب اصفهاني، *مفردات الفاظ قرآن.* ج 1، ص 252.**

**[2](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_ednref2%22%20%5Co%20%22). حاجي ده‌آبادي، *درآمدي بر نظام تربيتي اسلام،* ص 18.**

**[3](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_ednref3%22%20%5Co%20%22). محمدمرتضي زبيدي، *تاج العروس من جواهر القاموس،* ج 2، ص 464 / جوهري، اسماعيل بن حمّار، *الصّحاح،* ج 4، ص 2350.**

**[4](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_ednref4%22%20%5Co%20%22). حاجي ده‌آبادي، *درآمدي بر نظام تربيتي اسلام،* ص 12.**

**[5](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_ednref5%22%20%5Co%20%22). راغب اصفهاني، *مفردات الفاظ قرآن.* ج 1، ص 297.**

**[6](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_ednref6%22%20%5Co%20%22). عبدالله جوادي آملي؛ *مبادي اخلاقي در قرآن.* ص 74.**

**[7](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_ednref7%22%20%5Co%20%22). احمد ديلمي و مسعود آذربايجاني؛ *اخلاق اسلامي.* ص 19.**

**[8](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_ednref8%22%20%5Co%20%22). نصيرالدين محمد طوسي،  *اخلاق ناصري،* ص 48.**

**[9](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_ednref9%22%20%5Co%20%22). سيدمحمدحسين طباطبايي، *الميزان،* ج 1، ص 257.**

**[10](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_ednref10%22%20%5Co%20%22). همان، ص 355 و 356.**

**[11](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_ednref11%22%20%5Co%20%22). سيدمحمدحسين طباطبايي، *الميزان*، ترجمة سيدمحمدباقر همداني، ج 1، ص 26.**

**[12](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_ednref12%22%20%5Co%20%22). سيدمحمدحسين طباطبايي، *الميزان،* مقدمه ج 1، ص 5.**

**[13](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_ednref13%22%20%5Co%20%22). همان، ج 9، ص 46 ـ 50.**

**[14](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_ednref14%22%20%5Co%20%22). همان، ج 10، ص 90.**

**[15](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_ednref15%22%20%5Co%20%22). محمدتقي جعفري، *ترجمه و شرح نهج البلاغه*، (خطبه 90). ج 15، ص 102.**

**[16](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_ednref16%22%20%5Co%20%22). سيدمحمدحسين طباطبايي، *الميزان*، ج 12، ص 22 و 23.**

**[17](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_ednref17%22%20%5Co%20%22). همان، ج 1، ص 358.**

**[18](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_ednref18%22%20%5Co%20%22). محمد بن احمد ازهري، *معجم تهذيب اللّغة*، ج 3، ص 283 / خليل بن احمد فراهيدي، *ترتيب العين،* ص 1404.**

**[19](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_ednref19%22%20%5Co%20%22). مرتضي مطهري، *فطرت،* ص 19.**

**[20](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_ednref20%22%20%5Co%20%22). علي شيرواني، *اخلاق اسلامي و مباني نظري آن،* ص 126.**

**[21](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_ednref21%22%20%5Co%20%22). مرتضي مطهري، *فطرت*، ص 14.**

**[22](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_ednref22%22%20%5Co%20%22). محمدعلي حاجي‌ده‌آبادي، *درآمدي بر نظام تربيتي اسلام*، ص 46.**

**[23](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_ednref23%22%20%5Co%20%22). محمدتقي مصباح، *اخلاق در قرآن،* ج 1، ص 28.**

**[24](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_ednref24%22%20%5Co%20%22). سيدمحمدحسين طباطبايي، *الميزان*، ج 6، ص 257.**

**[25](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_ednref25%22%20%5Co%20%22). همان، ج 11، ص 18.**

**[26](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_ednref26%22%20%5Co%20%22). همان، ج 6، ص 165.**

**[27](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_ednref27%22%20%5Co%20%22). راغب اصفهاني، *مفردات*، ص 301.**

**[28](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_ednref28%22%20%5Co%20%22). محمدعلي حاجي ده‌آبادي، *درآمدي بر نظام تربيتي اسلام*، ص 75.**

**[29](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_ednref29%22%20%5Co%20%22). همان، ج 5، ص 268 و 270.**

**[30](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_ednref30%22%20%5Co%20%22). بقره: 30.**

**[31](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_ednref31%22%20%5Co%20%22). احزاب: 72.**

**[32](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_ednref32%22%20%5Co%20%22). بقره: 31.**

**[33](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_ednref33%22%20%5Co%20%22). نساء: 28.**

**[34](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_ednref34%22%20%5Co%20%22). اسراء: 11.**

**[35](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_ednref35%22%20%5Co%20%22). علي‌اكبر دهخدا،*لغت‌نامه دهخدا،* ج 29، ص 229.**

**[36](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_ednref36%22%20%5Co%20%22). سيدمحمدحسين طباطبايي، *الميزان*، ج 1، ص 542.**

**[37](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_ednref37%22%20%5Co%20%22). محمد محمدي ري‌شهري، *ميزان الحكمة،* ج 4، ص 1853.**

**[38](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_ednref38%22%20%5Co%20%22). روح الله خميني€، *ديوان امام،* ص 199.**

**[39](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_ednref39%22%20%5Co%20%22). سيدمحمدحسين طباطبايي، *الميزان*، ج 12، ص 160 و161.**

**[40](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_ednref40%22%20%5Co%20%22). مرتضي مطهري، *جاذبه و دافعه علي*†، ص  42 تا 46.**

**[41](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_ednref41%22%20%5Co%20%22). عبدالله حسن‌زاده‌آملي، *دروس شرح اشارات و تنبيهات ابن‌سينا* (نمط دهم)، ص 78.**

**[42](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_ednref42%22%20%5Co%20%22). احمد نراقي، *معراج السعادة*، ص544.**

**[43](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_ednref43%22%20%5Co%20%22). همان،ص592.**

**[44](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_ednref44%22%20%5Co%20%22). سيدمحمدحسين طباطبايي، *الميزان*، ج 16، ص 136.**

**[45](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_ednref45%22%20%5Co%20%22). محمد محمدي‌ري‌شهري، *منتخب ميزان الحكمة*، ج 1، ص 226.**

**[46](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_ednref46%22%20%5Co%20%22). سيدمحمدحسين طباطبايي، *الميزان*، ج 6، ص 175.**

**[47](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_ednref47%22%20%5Co%20%22). همان، ص 6 و 7.**

**[48](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_ednref48%22%20%5Co%20%22). همان، ج 1، ص 373.**

**[49](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_ednref49%22%20%5Co%20%22). همان، ج 16، ص 217.**

**[50](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_ednref50%22%20%5Co%20%22). همان، ج 20، ص 26.**

**[51](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_ednref51%22%20%5Co%20%22). همان، ج 4، ص 18.**

**[52](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_ednref52%22%20%5Co%20%22). همان، ج 6، ص 290.**

**[53](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_ednref53%22%20%5Co%20%22). همان، ج 11، ص 76.**

**[54](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_ednref54%22%20%5Co%20%22). همان، ج 15، ص 125.**

**[55](http://marefateakhlagi.nashriyat.ir/node/23%22%20%5Cl%20%22_ednref55%22%20%5Co%20%22). محمدتقي جعفري، *تعليم و تربيت،* ص 102 و 103.**